

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسلهٔ جلساتِ برائے امامت

فصل دوم: معروف - انسا، معروف - امام

مصطفیٰ امینی خواہ / سال ۱۴۰۲



سلسله جلسات با عنوان برای امامت

فصل دوم: معرفت انسان، معرفت امام - جلسه سوم

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و

نبينا ابي القاسم المصطفى محمد و آله

الطيبين الطاهرين و لعنة الله على القوم

الظالمين من الآن الى قيام يوم الدين.

دلایل بیان کردن خطبه فدکیه

مطلبی را که در مورد خطبه فدکیه^۱ حضرت زهرا (سلام الله علیها) محل توجه است و باید به آن

۱. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۷.



دقت بشود این است که چه فضا و بستری صدیقه طاهره (سلام الله علیها) را وادار به سخنرانی کرد و تمرکز فاطمه زهرا (سلام الله علیها) روی چه محوری هست و به چه دلیل و چه ذهنیت‌هایی مورد هجوم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) قرار می‌گیرد؟ مگر چه اتفاقی رخ داده؟ مگر چه برداشت‌هایی صورت گرفته؟ که از آن تعبیر به ارتکازات جامعه و پیش‌فرض‌های جامعه می‌شود.

عرصه فرهنگ، عرصه‌ای است که آنجا آن باورها و ارتکازات جامعه شکل می‌گیرد و یک سری چیزها بدیهی سازی و عادی سازی شده و پذیرفته و تلقی می‌شود. این تلقیات، جامعه باور می‌شود یک سری چیزها و یک سری چیزها هم ضد باور می‌شود. یک سری چیزها ارزش می‌شود و یک سری چیزها ضد ارزش می‌شود.



رسانه‌ها روی این موضوع بشدت اثر دارند، قدرتمندان و دولتمندان بسیار روی این اثر دارند و یک سری چیزها در جامعه باور می‌شود و شکل می‌گیرد در اذهان عادی و معمولی می‌شود و به خورد جامعه می‌رود. این جهاد تبیین یعنی به جان این تلقیات و این افکار افتادن و این‌که مطابقت با حق ندارد وقتی که درست نیست، و این کار سختی است.

باور را تغییر دادن خیلی کار سختی است و از تغییر رفتار به مراتب سخت‌تر است. رفتار یک بروز ظاهری دارد، جامعه می‌بیند، نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد، مخصوصاً وقتی رفتاری باشد که جامعه نسبت به آن زاویه دارد و قبول ندارد. ولی تغییر باورها خیلی سخت است، خصوصاً وقتی که جامعه آن را پذیرفته و باور کرده است و در خودش راه داده و غیر این باور را قبول نمی‌کند و هرکسی که خلاف این باور حرکت می‌کند را دچار انحطاط و



انحراف می‌داند و یا تندرو می‌داند، مغلّ زندگی مردم می‌داند، اینجا ایستادن و دفاع کردن و بیان و تبیین حق کردن خیلی کار دشواری است، این می‌شود جهاد.

جهاد انبیاء از حیث فکری و فرهنگی و محتوایی، یک چنین جنسی است. جهاد حضرت زهرا (سلام الله علیها) هم این شکلی است. چه باوری مگر هست که حضرت زهرا (سلام الله علیها) با این باور دارند درگیر می‌شوند. چه باوری مانع رخ دادن آن هدفی شده که حضرت زهرا (سلام الله علیها) به دنبال آن است. چی باعث شده که امیرالمؤمنین از جامعه ترد بشود و منزوی بشود. کدام باور و کدام تلقی و کدام ارتکاز؟

جایگاه انسان در هستی

عمیق‌ترین باوری که تا درست نشود بقیه معارف دین عرصه برای ارائه پیدا نمی‌کنند، باور به جایگاه



انسان و تعریف انسان است. کمی در این مورد باید بیشتر باهم صحبت کنیم.

آن زیرساختی که اگر خراب بشود دیگر همه چیز خراب می‌شود و شیطان هم اتفاقاً دقیقاً همین نقطه را می‌خواهد خراب کند و انبیاء هم دقیقاً همین نقطه را می‌خواهند آباد کنند، رویکرد ما در مورد خودمان است که ما کی هستیم و چی هستیم؟ در کجا هستیم و به کجا هستیم و از کجا هستیم؟^۲ این‌ها سؤالات بنیادین است و معمولاً هم جدی گرفته نمی‌شود.

اصلی‌ترین سؤالات زندگی ما همین‌هاست. ما کی هستیم؟ انسانی کی است؟ اتفاقاً کسانی معمولاً به دین روی می‌آورند که با چنین سؤالی مواجه بشوند، آن سؤال اصلی همین است. این‌که گفته

۲. ما روی عن امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) حیث قال رحم الله امرء أعد لنفسه و استعد لرمسه و علم من أين و فی أين و إلى أين. (فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص: ۱۱۶).



می‌شود معرفت نفس پایه تمام معارف است، و حتی شناخت خدا وابسته به شناخت انسان است، در واقع همین است. این که ما کی هستیم و چی هستیم؟ همه چیز را این جایگاه تعیین می‌کند. مدل سبک زندگی که ما انتخاب می‌کنیم به همین ربط دارد، مدل قانونی که انتخاب می‌کنیم به همین ربط دارد، ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایی که در جامعه تعریف می‌شود به همین ربط دارد، همه برمی‌گردد به این که ما تعریفمان از انسان چی است و انسان کی است؟ کدام انسان؟ این همان سؤال جدی و اساسی است و این نیاز در انسان اصیل‌ترین و مهم‌ترین و حیاتی‌ترین نیاز در انسان چی است؟ انسان چی می‌خواهد؟ این خیلی سؤال مهمی است.

کاری که شیاطین می‌کنند و طواغیت می‌کنند، این است که این سؤال را تخفیف می‌دهند و پایین می‌آورند و این ادراک را تنزل می‌دهند و سطحی



می‌کنند. این که ما کی هستیم، و چه می‌خواهیم را خلاصه می‌کنند در همین ابعاد مادی و این موجود افلاکی را خاکی می‌کنند. همه تعریف از انسان می‌شود در عرصه خاک و در برهه پنجاه - شصت ساله و در همین برهه خورد و خوراک و ازدواج و مسکن و امنیت و رفاه و بهداشت و این حرف‌ها.

سقف آرزوهای انسان از سقف یک طویله افزایش پیدا نمی‌کند. این می‌شود چالش اصلی و انسان خودش را هم‌ردیف و هم‌تراز حیوانات می‌بیند و به نیازی بیش از نیازهای حیوانی خودش توجه باور ندارد. این می‌شود همان چیزی که در عرصه حس و تجربه می‌بیند، می‌شنود و درک می‌کند. همه زندگی‌اش همین‌هاست. معنای حیات برایش همین است، معنای نیاز برایش همین است، معنای کمال برایش همین است. در رتبه گذاری و ارزش‌گذاری آدم موفق کسی را می‌داند



که شکمش سیر است، جیبش پر از پول است، ماشینش خوب است، سفرهایش به راه است و همه دغدغه صبح تا شبش رسیدن به همین‌هاست. و جامعه‌ای را برخوردار می‌بیند که به این‌ها رسیده است. مهم هم نیست به چه قیمتی و چه بهایی و چه کیفیتی و به چه دلیلی. همین‌که این برایش حاصل بشود، برده است. همین قدر می‌خواهد.

طریقت زندگی

احسن اساساً به تعبیر سوره مریم^۳ همه هم و غمّش به این است که اساس بهتر داشته باشد و صورت زندگی‌اش که به قول امروزی‌ها می‌گویند منظره زندگی‌اش، یک ویوی دلربا و جذابی باشد.

۳. وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (سوره مریم، آیه ۷۳).



ویترین زندگی اش و بیرون زندگی اش، یک بیرونی جذاب و دلربا باشد. همه هم و غمش به همین است. صبح بلند می شود، سر کار می رود، پول درمی آورد، سروکله می زند با بقیه، اصلاً هدفش از درس خواندن و دانشگاه رفتن و حتی ممکن است حوزه رفتن هم همین ها باشد که اسمی در بیاورد و پولی در بیاورد و چهار نفر را زیر دست بگیرد و موقعیتی پیدا کند. همه هدفش از زندگی همین است، چون تعریفش از انسان همین است.

عمیق ترین و دقیق ترین کار ضد فرهنگی، خراب کردن تعریف انسان در ذهن انسان است که نکته مهمی است. و درست ترین و دقیق ترین کار فرهنگی، اصلاح تعریف انسان برای انسان است. انبیاء آمدند به ما خودمان را معرفی کنند. آمدند که خودمان را به خودمان نشان بدهند. **يُثِيرُوا**



لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ^۴ آمده‌اند به ما بگویند که ما کی هستیم و کی نیستیم. آمده‌اند به ما بگویند انسان کی است و ناانسان کی است. ما ناانسان و انسان را قاتی نکنیم و معمولاً آن تعریفی که ما از خودمان داریم، تعریفی که از کمالمان داریم، تعریفی که از نیازمان داریم، تعریفی که از پیشرفت خودمان داریم، تعریفی که از جامعه‌مان داریم، همه این‌ها ناظر بر ناانسان است. جامعه برخوردار و متنعم جامعه‌ای را می‌دانیم که در آن ماشین‌های باکیفیت باشد. البته در جامعه باید ماشین باکیفیت هم باشد، باید خانه مقاوم و ایمن هم باشد، باید خانه برای همه باشد و امکانات و رفاه برای همه باشد، ولی این‌ها مساوی با انسان و انسانیت و فضایل انسانی نیست. که اگر یک وقتی نبود مساوی باشد با رذایل انسانی. این‌ها وسایل انسانی است،

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۳۹.



فضائل انسانی نیست، این‌ها فضیلت نیست، وسیله است. این‌ها ابزار است، البته ابزار خیلی مهم است و نبود ابزار باعث می‌شود که اهداف و نتایج حاصل نشود، ولی بودنش هم به معنای حاصل شدن نتایج و اهداف نیست.

هدف خلقت انسان

انسانی که شکمش سیر است، این‌طور نیست که به غایت وجودی خودش رسیده باشد، ما نیامده‌ایم اینجا که سیر باشیم، ما نیامده‌ایم که فقط ازدواج کنیم، نیامده‌ایم که فقط یک زندگی خوب و با آرامش و بی‌دغدغه که بعد سؤال کنیم که چرا حاصل نشد؟ اتفاقاً خیلی وقت‌ها مسیر رشد و شکوفایی انسان عبور از این‌هاست. از دست دادن این‌هاست، به مخاطره انداختن این‌هاست. انبیاء اتفاقاً این زندگی مادی و



حیوانی مردم را دستخوش بلا و تغییر و تلاطم می‌کنند، به معرض و به کام خطر می‌برند.

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثِيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ^۵ آن‌هایی که شانه‌به‌شانه انبیاء حرکت می‌کنند زخم برمی‌دارند، جراحت دارند، مصیبت دارند، گرفتاری دارند، تنهایی دارند، غربت دارند، بدنامی دارند، این نیست که اگر انبیاء آمدند، اولاً در اولین حرکت و با اولین آورده نام و نان و اعتبار و آرامش دنیایی و این‌ها به ارمغان بیاورند، اتفاقاً خیلی وقت‌ها همین هم به هم می‌ریزد. به حضرت موسی می‌گفتند قبل از اینکه تو بیایی ما گرفتار بودیم و بعد از این که آمدی هم هنوز ما گرفتاریم و داریم

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.



اذیت می‌شویم، پس بودن تو چه خاصیتی برای ما دارد؟ این به این معناست که تعریف این‌ها از انسان درست نیست. این‌ها نایمان را جای انسان گذاشتند.

انسان، آسمانی است. انسان از زمین می‌گیرد برای صعود، برای تعالی، برای پرواز، **إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ** آدرس خانه‌اش را فراموش نمی‌کند. یادش نمی‌رود که مرغ باغ ملکوت است. از این عالم خاک نیست و اینجا قفس است، اینجا زندان است.

از کوفه آمده بود و به امام صادق (علیه‌السلام) عرض کرد مشکلات زندگی‌ام خیلی زیاد است، حضرت راهکاری به او دادند، بعد یک سؤالی پرسیدند. حضرت جا خورد. طرف توقع نداشت که حضرت این جوری سؤال کنند. حضرت فرمودند از



کوفه که آمدی، زندان کوفه را هم سرزدی؟ گفت
بله. سؤال کردند وضعیت چطور بود؟ گفت خیلی
خراب بود، شلوغ، کثیف، به هم ریخته و آزاردهنده،
فکر می کردند حضرت می خواهند آمار بگیرند و از
یکی از رفقایشان بپرسند که در کوفه زندانی است.
حضرت فرمودند: دنیا هم زندان مؤمن است^۷،
زندگی همین است. اصلاً توقع نداشت که حضرت
از اینجا به آنجا بروند. اینجا برای مؤمن زندان
است، البته به این معنا نیست که ما الکی
بخواهیم فشار به خودمان یا دیگران وارد کنیم،
ولی محدود است. اینجا انسان در حبس و در
فشار است، اینجا دست و پای ما بسته است، اینجا
یک دوره ای است که باید بگذرانیم تا آزاد بشویم،
اینجا اسفل السافلین^۸ است.

۷. يَا عَلِيُّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ (ابن بابویه، من لا يحضره الفقيه،

ج ۴، ص: ۳۶۳).

۸. سوره تین، آیه ۵.



این تعریف از انسان خیلی مهم است. البته این جور نیست که همین تعریف هم خوشایند باشد برای هرکسی. استادی داشتیم می‌گفت در همین قم یک‌وقت یک جوانی آمده بود خانه ما که دنبال کفتربازی بود. این در مورد کبوتر و این‌ها صحبت می‌کرد و یادم هم نیست که به چه مناسبتی مهمان خانه ما شده بود. در مورد کبوتر خیلی با عشق و آب‌وتاب صحبت می‌کرد. گفت این کبوترها را فلان ساعت پرواز می‌دهم و این‌طوری می‌چرخند و دوباره این‌ها را می‌گذارم در قفس، این جوری جلد می‌شوند و این‌طوری فلان می‌شود.

استاد می‌گفت من خوب گوش دادم و بعد شروع کردم با این حرف زدم. گفتم تو خودت هم کبوتری و باید پرواز کنی. دیدم سرش داخل گوشی است. دیدم خانم این آقای کبوترباز آن طرف نزد خانم‌ها بود. خانم من بعداً به من گفت این کبوترباز



پیامک داده بود به خانمش و ظاهراً خانم استاد در گوشی خانم آن کبوتر باز دیده بود، که پیامک داده که حاج آقا زیاد حرف می‌زند پاشو زودتر برویم. من چیز خاصی نگفتم و گفتم تو خودت هم کبوتری. انبیاء آمده‌اند پروبال تو را باز کنند و پروازت بدهند.

این جوری نیست که این‌ها برای هرکسی جاذبه داشته باشد و هرکسی میل به پرواز داشته باشد. البته گفتن و شنیدن این‌ها شیرین است، ولی آدم همین‌که شروع می‌کند، می‌بیند که قید خیلی چیزها را باید بزند، نه طعمی و نه مزه‌ای و نه پروازی. چیزی برای آدم حاصل نمی‌شود، بیشتر آن‌ها درد و رنج و غصه و محرومیت و حرف ناسزا شنیدن و ملامت کشیدن و محرومیت و ما بنا می‌کنیم به این‌که این حرف‌ها را دنبالش راه بیفتیم.



همان اول کار فامیل‌ها جمع می‌شوند، عروسی می‌گیرند، پارتی می‌گیرند، تولد می‌گیرند، شب یلدا می‌گیرند و ما هم نباید برویم. بعد هم عکس‌هایش را در گروه خانوادگی می‌گذارند و آدم لجش می‌گیرد و می‌سوزد. محرم و نامحرم با همدیگر جمع می‌شوند و مافیا بازی می‌کنند. شما هم چون اختلاط با نامحرم است، در آن جلسه نباید حضور داشته باشی. این که از هرچی کیف و حال و رفاقت و صمیمیت و رفیق و این‌هاست آدم می‌افتد. این تلخی دارد. این‌ها امتحان است، صبر و باور آدم چقدر است؟ تا آرام آرام، یک چیزهایی در وجود آدم جوانه بزند و به ثمر بنشیند. کم‌کم از مسیری که انتخاب کرده لذت ببرد. کم‌کم طعم ایمان در جانش بنشیند. طعم ایمان خودش یک مقوله‌ای است در عبادات و ادعیه ما.



طعم ایمان یا پیروی از امام

می‌فرماید: مَنْ كَانَ أَكْثَرُ هَمِّهِ نَيْلَ الشَّهَوَاتِ نُزِعَ مِنْ قَلْبِهِ حَلَاوَةُ الْإِيمَانِ^۹، از روایت عجیب و غریب و ترسناک است. کسی که بیشتر دغدغه‌اش این است که به شهوات برسد، شیرینی ایمان از دلش کشیده می‌شود و کُنده می‌شود. ایمان دیگر برایش طعم ندارد و به او کیف نمی‌دهد. ماها معمولاً نمازمان نماز اکراه و اجبار است. زورکی باید بلند شویم و یک نماز صبح لب طلوع آفتاب، بقیه نمازها هم جمع است و جماعات است و مسجد نزدیک است و بایک حالی لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى^{۱۰} ولی داریم کسانی که پرواز می‌کنند سمت نماز.

۹. ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، ج ۲، ص: ۱۱۶.

۱۰. سوره توبه، آیه ۵۴.



مرحوم آیت‌الله حق‌شناس به یک آقای اهل دلی در تهران دیده بود، این هم کرامت آقای حق‌شناس است و هم احوال آن آقا را نشان می‌دهد که کجا بوده. حاج آقا جاودان این را تعریف می‌کردند. می‌فرمودند با یکی از دوستان رفتیم خدمت آیت‌الله حق‌شناس، آقای حق‌شناس یک نگاهی به این دوست ما کرد و گفت آقا، آدم نماز را به خاطر مزه‌اش نمی‌خواند. دوست ما جا خورد. بعد با هم صحبت کردیم و گفت من واقعاً احساس می‌کنم نماز را به خاطر مزه‌اش فقط می‌خواندم. یعنی می‌شود آدم به جایی برسد که نمازهایش به خاطر مزه باشد، یکی از این بالاتر هست که به او می‌گویند بیا بالا و توی مزه نماز نمان و بیا بالاتر. به قول آیت‌الله حسن‌زاده که می‌فرمود در ملکوت هم نمانید. من که در عالم حیوانیت و چک و سفته و وام و توی این‌ها مانده‌ام. اشکالی ندارد که آدم به این‌ها هم بپردازد، ولی این‌ها را به چشم



توسعه وجودی خودش نبیند. که بالاخره بعد از بیست سال خانه دار شدم. خوب، حالا فکر می‌کنی توسعه پیدا کردی؟ بزرگ شدی و رشد کردی؟ به چیزی رسیدی؟

تازه این موهبت‌های معنوی را هم این‌ها که اهلش هستند مورد توجه قرار نمی‌دهند. مرحوم شیخ مرتضی زاهد، ظاهراً در امامزاده سید نصیرالدین تهران (خیابان خیام، سمت میدان اعدام) می‌گوید ظاهراً یک روز نماز صبح و بعد از سحر، و ظاهراً مشغول زیارت عاشورا بوده، در همین کتابی که از ایشان چاپ شده این مطلب هست، می‌گوید بالای مناره و گلدسته، مشغول دعا بودم، یک‌دفعه احساس کردم خیلی سبک هستم. آن قدر سبک هستم که اگر پایم را از روی مناره بردارم می‌گذارم روی زمین و همین کار را می‌کند و می‌گوید پای خودم را برداشتم و گذاشتم روی زمین. این قدر سبک شده و به



لطافتی رسیده که از قوانین عالم ماده عبور کرده است.

می‌گویند این حال، چندساعتی من را به خودش مشغول کرده بود. ظاهراً ظهر یا شب بوده دیدم در خانه را می‌زنند، در را باز می‌کند می‌بیند یک پیرزنی است، پیرزن قد خمیده و از پیرزن‌های مسجدی و اهل نماز. می‌پرسید چی شده؟ می‌گویند آشیخ یک چیزی شده که می‌خواستیم تعریف کنم ببینی چی بوده؟ شیخ پرسید چی شده؟ گفت بالا پشت‌بام خانه داشتم زیارت عاشورا می‌خواندم، احساس کردم خیلی سبک هستم و اگر پای خودم را بردارم می‌گذارم زمین. پا گذاشتم و آمدم توی حیاط خانه، حالا آمده‌ام بپرسم چنین چیزهایی مگر می‌شود؟ شیخ می‌گویند بله مادر می‌شود. این مال تو نبوده، مال من بوده است.



خدا خواست من را متوجه کند که پیرزن محل را هم اگر من بخواهم به همین مقامات می‌رسانم و فکر نکن خبری شده است.

این‌هایی که مال آن طرف است اینها بهش دل خوش نمی‌کنند، چه برسد به این چیزهایی که با حلال و حرام و همه چیز قاطی است. فی‌حلالها حساب و فی‌حرامها عِقاب.^{۱۱} با این حق و ناحق کردن‌ها این وضعیتی است که می‌بینید در این مملکت این همه جُرم و نماینده مجلس شدن، به همین مبتهج است که من نماینده مجلس شدم و دوباره رأی آوردم.

یکی از بزرگان به نمایندگان فعلی مجلس، ظاهراً به نمایندگان تهران گفته بود جهنم همه شما قطعی شد، بهشتتان را سعی کنید در این چهار سال حاصل کنید. چون گردنت رفت زیر بار هرچی حق‌الناس و وکالت مردم و این چیزهاست.

۱۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۹ و شبیه آن در: کافی، ج ۲ ص ۴۵۹.



انشاءالله که از پس آن بر بیایند. چه الانی‌ها و چه کسانی که بعداً می‌آیند. بعضی‌ها چه دست و پایی می‌زنند و چه کیفی هم می‌کنند. لذت‌های خیالی و توهمی.

حضرت علی (ع) در نامه به عثمان بن حنیف^{۱۲} تعابیر عجیبی می‌فرمایند: فرمود کجایی، چکار می‌کنی و چی فکر کردی؟ سر یک سفره چرب، فرماندار هم که هستی و رئیس هستی و بزرگ شهر هستی و با بزرگان هم حشر و نشر داری، هتل‌های پنج ستاره تو را دعوت می‌کنند و ناهارهای آنچنانی هم می‌دهند. کجایی؟ علی فرمود: من هم بldم که به عسل مصفا و ابریشم کذا برسم، ولی نخواستم الگوی من گاو و گوسفند و گوساله باشد. امیرالمؤمنین در نامه ۴۵ نهج‌البلاغه خیلی تعابیر تندی دارند.

۱۲. نهج‌البلاغه، نامه ۴۵.



می‌فرمایند: چشم علی روشن که بعد از یک عمر بیاید و به گوسفند اقتدا کند، خوب بخورد و خوب بچرخد و خوب کیف کند^{۱۳}. این‌ها به همین نکته برمی‌گردد.

تعارض فاطمه و امیرالمؤمنین با مردم مدینه، نقطه تعارضشان اینجاست و از اینجا شروع می‌شود. تعریف آنها از انسان با یکدیگر تطابق ندارد. بعد دیگر هیچ چیزش به هم نمی‌خورد. امیرالمؤمنین از یک ابعادی برای همه جذاب است. کسی که ظلم نمی‌کند، کسی که این همه علم دارد، ولی این مدلی شدن و این مدلی بودن و با او سیر کردن خیلی سخت است.

بعضی از مسئولین ما که خیلی پرتلاش هستند، آدم خوشش می‌آید. می‌خوانیم و می‌شنویم که اینها روزی مثلاً هجده ساعت کار می‌کنند، شب و روز ندارند، از این شهر به آن شهر، برای ماها خوب

۱۳. همان.



است، ولی پدر آن محافظ بنده خدا درمی‌آید. شما پای درد دل محافظ‌ها بنشینید، می‌گویند نه خواب برای ما گذاشته، نه خوراک گذاشته و نه مسافرت گذاشته و نه مرخصی داریم. نه شب داریم و نه صبح و نه ظهر. همه‌اش هم وسط مردم و هر اتفاقی هم بیفتد ما باید جوابگو باشیم.

کسی که یک هفته یا ده روز می‌رود داخل ویلا کیف و حال می‌کند، من هم راحت هستم و به زندگی‌ام می‌رسم. برای شماها بد است، برای من که خوب است. من که محافظ او هستم کیف می‌کنم و برای من خوب است.

لذا در همان نامه امیرالمؤمنین می‌فرماید: بین امام تو این است، **أَلَّا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اُكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطُمْرِيهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ.**^{۱۴} دو تا تکه لباس دارد و بیش از این هم ندارد. دو تا دانه هم

۱۴. همان.



نان دارد. این امام شماست، نسبت تو با این امام چی است؟ از انسان به امام رساند در نامه عثمان بن حنیف در نامه ۴۵. بعد فرمود: می دانم که **وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَي ذَلِكَ**، من می دانم شما قدرت این را ندارید **وَلَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ**. با من باشید، کمک من باش و در خط من باش، تو هم مراقب باش، خودت را جمع و جور کن. خودت را غرق نکن، سطح و ارزش خودت را پایین نیاور و خودت را به هر هوس و حرص و طمعی ذلیل نکن که بخواهی پاسخ مثبت بدهی. خودت را کوچک نکن، اینها را برای خودت چیزی به حساب نیاور.

خدا رحمت کند آیت الله سعادت پرور را، می فرمود در بازار قم می رفتم دیدم یکی ایستاده با یک حالی که فکر کنم ایشان گفت باقالی می فروخت، طرف با حسرتی و حالی گفته بود می دانی من چند وقت است باقالی نخوردم، با یک ناراحتی، ماها چندبار



پیش آمده که بابت نمازهایمان چنین حسرتی داشته باشیم، بابت از دست دادن سحرمان. می‌گویند فلان جا نیامدی، چه کباب برگی دادند، تا مدت‌ها این حسرت در جانش هست. یک سفر رایگان فلان جا می‌بردند و این به هر دلیلی جامانده است. یک مهمانی را جا مانده، تا مدت‌ها مغموم است و خسارت‌زده است، فرمود **فَإِنَّ الْمَغْبُوبَ مَنْ حُرِمَ قِيَامَ اللَّيْلِ**^{۱۵}. مغبون واقعی و کسی که کلاه سرش رفته کسی است که از سحر محروم بشود. انسانیت تو آنجا تعریف می‌شود. به قول مرحوم حسن‌زاده هرکس سحر ندارد، از خود خبر ندارد. این اگر فهمیده انسان چی است و انسان کی است و سرمایه انسان چی است، این می‌فهمد که سرمایه را سحر کسب می‌کنند، حرکت

۱۵. يَا سُلَيْمَانُ لَا تَدْعُ قِيَامَ اللَّيْلِ فَإِنَّ الْمَغْبُوبَ مَنْ حُرِمَ قِيَامَ اللَّيْلِ.
(ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، ص: ۳۶۳).



مال سحر است، وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ
عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا^{۱۶} سحر
است که انسان به مقام محمود می‌رسد. إِنَّ
نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً^{۱۷} اگر کسی
خودش را به عنوان انسان یافت، سرمایه‌اش را
هم سحر می‌یابد، فضیلت را هم آن خلوت
می‌داند. نگاه می‌کند چقدر این ارتباط قوی است
و این انقطاع چقدر حاصل شده است. سرمایه
انسان انقطاعش است. از این و آن بریدن و به او
پیوستن است. به او پیچ خوردن است، او را
داشتن است. خدا داشتن است. دارایی انسان او
است. دارایی خداست، چقدر خدا را داری، به همان

۱۶. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۱۷. سوره مزمل، آیه ۶.



میزان دارایی. مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ فَالْيَتَقِ اللَّهَ^{۱۸}
هر کس می خواهد به غیر از کس و کار عزیز باشد،
خدادار باشد، تقوا یعنی خداداری است. این
ترجمه از مرحوم آیت الله سعادت پرور است. تقوا
یعنی خداداری.

هرچقدر خدادار باشی، همه چیز داری، عزت داری،
ثروت داری، آرامش داری، رفاه داری، لذا داری،
انسان این است. سرمایه انسانی این است، نه آن
که نصیب خاک و بیابان می شود. پانصد تا عمل
جراحی، این طرف را زیبا می کند، آن طرف را
می کشد، این طرف را خط می اندازد، قد و وزن و
چشم و رنگ مو و رنگ پوست، مگر اینها سرمایه
انسان است؟

اشکالی ندارد که آدم اینها را به چشم ابزاری که به
نسبت یک سری اهداف به آنها نیاز هست، به آنها

۱۸. مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ غَنَى بِلَا مَالٍ وَ هَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَلْيَنْقُلْ مِنْ ذُلِّ
مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ (ابن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۱۶۹).



نگاه کند، آدم سلامتی را هم لازم دارد، ولی سلامتی را برای این می‌خواهد که در راه خدا مجاهدت کند. سرمایه را می‌خواهد که سحر بیدار بشود. اگر سلامتی نباشد سحر را هم از دست می‌دهد. سلامت وقتی نداشته باشد، در عبادت حضور قلب ندارد. آدم بیمار دچار تشویش است و عبادتش چندان کیفیتی ندارد. سلامت را برای این می‌خواهد، شادابی را برای این می‌خواهد، خوراک خوب می‌خورد و خوراک سالم می‌خورد که به این برسد، تا این هدف و این تعریف همسو نشود، انسان با این امام و اولیاء الهی همسو نمی‌شود.

حد دوستی و دشمنی با خدا

این جمله امیرالمؤمنین (علیه السلام) خیلی درس آموز است در نهج البلاغه **لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَغَرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ**



اللَّهُ^{۱۹}. خیلی تعبیر عجیبی است. می‌فرماید: اگر در ما جز این نباشد که چیزی را دوست بداریم که خدا و رسول خوششان نمی‌آید و چیزی را بزرگ بدانیم که خدا و رسول کوچک می‌دانند، همین برای دشمنی با خدا بس است. این کلام امیرالمؤمنین در نهج البلاغه است.

همین برای شمشیر کشیدن مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ همین برای تیزی کشیدن و تقابل و تعارض با خدا و اولیاء خدا بس است. از همین جا شروع می‌شود، او می‌گوید مهم نیست و تو می‌گویی مهم است. او می‌گوید کوچک است و تو می‌گویی بزرگ است. او می‌گوید بزرگ است تو می‌گویی کوچک است. این حضور قلب در نماز، حالا ندارد مگر چی شده؟ دو تا تار مو بیرون است مگر چی است؟ همین جاست. ممکن است واقعاً هم چیزی نباشد، ولی می‌گوید گناهی که بخشیده

۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.



نمی‌شود همان گناهی است که ولو کوچک است، ولی آدم می‌گوید این گناه مگر چی است؟ این همان گناهی است که بخشیده نمی‌شود. چون تحقیر خداست. یک وقت معصیت کردی و می‌گویی خدایا غلط کردم، اگر گناه بزرگی هم باشد در پیشگاه الهی چیزی به حساب نمی‌آید. ولی یک وقت معصیت کرده‌ای و حالا تازه می‌گویی مگر چیه؟ این تحقیر خداست، این استخفاف خداست، یعنی به خدا می‌گویی تو چکاره هستی که به من می‌گویی گناه است. دلم نمی‌خواهد، خوشم نمی‌آید، مهم نیست، این مهم‌ها وقتی تطبیق نمی‌کند که به تعاریف برمی‌گردد، به تعریف او از فایده و ضرر برمی‌گردد، فایده چی است و ضرر چی است.

حضرت امام پسرش (آقا مصطفی) از دنیا رفته، امام می‌گوید اعلام کنید درس برقرار است. رفتند جنازه را دفن کردند و برگشتند امام تدریسش را



کرد مثل هر روز. با همان ذهن آماده و بعد هم رفت نماز مسجد و گریه هم نمی‌کند و سایر چیزهایی که شنیده‌اید.^{۲۰}

مرحوم کوثری می‌گفت به من گفتند دکترها نگران حال امام هستند و می‌گویند ممکن است به امام شوک وارد شده باشد که گریه نمی‌کند و این خطرناک است و احتمال سخته دارد. یک جوری سعی کن اشک امام را در بیاوری. می‌گفت من هم شروع کردم از حاج آقا مصطفی تعریف کردن. درسش این طور بود و اخلاقش این طوری بود و امام هم نشستند بودند. می‌گفت من ناامید شدم و شروع کردم روضه حضرت علی اکبر خواندم، دیدم امام شروع کرد و شانه‌های امام تکان خورد.

۲۰. رودسری، حسین، پرتوی از خورشید، ص ۷۷ به نقل از پرتال امام خمینی،

تاریخ بازدید: ۱۴۰۲/۱۰/۰۹

(http://www.imam-khomeini.ir/fa/c۷۸_۵۴۹۰۱)



چه چیزی برای امام اهمیت دارد و چه چیزی اهمیت ندارد؟ کی اهمیت دارد و کی اهمیت ندارد؟ کی برای کجا اهمیت دارد و کی در قیاس با کجا اهمیت دارد؟ این هم خاطره معروفی است که ظاهراً حاج احمد آقا نقل می‌کند، می‌گویند: اول صبح، چون سحر باخبر می‌شوند که حاج آقا مصطفی به شهادت رسیده است، حضرت امام می‌گفت شهادت برای من اثبات نشده است. سحر که باخبر می‌شوند، بعد از نماز صبح همه مانده بودند که به مادر حاج آقا مصطفی چطوری خبر بدهند. می‌بینند امام می‌آید اتاق همسرشان در می‌زند، این خاطرات و زندگینامه حضرت امام را بخوانید، واقعاً درس آموز است. این طور که در ذهنم هست حاج احمد آقا نقل می‌کند که خانم در را باز کرد و امام فرمود یک کلمه به شما می‌گویم و شیون و زاری هم نمی‌کنید. خانم امام بیشتر دلهره پیدا می‌کند و می‌گوید چی شده؟ می‌گویند



مصطفی امانت خدا بود به خدا سپردیم، من راضی‌ام تو هم راضی باش. می‌گویند خانم هیچی نتوانست بگوید. گریه‌اش را کرد.

گنجینه سحر

همین حاج آقا مصطفی می‌گفت یک روز دیدم از اذان صبح تا اذان ظهر صدای گریه امام بلند است، به مادر گفتم چی شده؟ گفت آقا سحر خواب مانده. وقتی بیدار شده که اذان صبح می‌گفتند و سحر را از دست داده است. این مال کسی است که سرمایه را می‌شناسد و خودش را می‌شناسد و فهمیده سرمایه چی است؟ ان‌الوصول الی‌الله که خود کلمه وصول را هم اساتید می‌فرمایند اینجا نشان می‌دهد عارف واصل که می‌گویند درست است، چون کلمه وصول من درآوردی عرفا نیست و تعبیر روایت است. ظاهراً حدیث از امام عسکری است، **إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ**



اللَّيْل^{۲۱}، یک داستانی هم دارد در ضمن ترجمه روایت. یکی از آقایان که خودش در کتاب خودش نوشته و من اسم نمی‌برم از باب احترام، اتفاقاً در مباحث مربوط به امام‌شناسی این بحث را نوشته. در مورد علم غیب امام این را گفته. نمونه‌ای آورده از علم غیب امام. برخی از بزرگان معاصر خودش که بگوید امام هم علم غیب دارد و اگر اینها این هستند، او دیگر چی است. در یکی از مجلدات کتابش، در جلد چهارده، ایشان می‌گوید^{۲۲} که آقای بهجت مشهد که مشرف می‌شدند می‌رفتند دیدار علما. این بزرگوار هم تهرانی‌الاصل است ولی از علمای مشهد بودند و ساکن مشهد. می‌گوید من عمل قلب کرده بودم و تازه از بیمارستان آمده بودم. آیت‌الله بهجت شاید این را یکی از اساتید هم که دقیق یادم

۲۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص: ۳۸۰.

۲۲ علامه طهرانی، امام شناسی، ج ۱۴، ص ۲۸۰.



نیست، ولی یک چیزی در ذهنم هست که یکی از
اعضاء حاضر در آن جلسه شاید برای بنده تعریف
کرده باشد، چون یکی از معاشرین آقای بهجت در
مشهد، با ایشان دیدار علما می‌رفتند، گاهی
بعضی از این خاطرات را تعریف می‌کردند.
می‌گویند من عمل قلب کرده بودم، یک سحری
وقتی بیدار شدم دیدم حالی که بلند شوم و وضو
بگیرم و نماز شب بخوانم نداشتم. شاید این
قضیه یکی دو شب اتفاق افتاده، می‌گویند آقای
بهجت وارد شد. من بودم و پسرم که پسر ایشان
هم از علمای فعلی مشهد است و آقای بهجت.
آقای بهجت تا نشستند، من عمل جراحی کرده
بودم و از بیمارستان آمده بودم و این قضیه در
بیمارستان رخ داده بود که دیدم حال بلند شدن
و نماز شب خواندن و اینها را ندارم. ظاهراً بیدار
شده و نشسته و مشغول ذکر بوده، ولی حالی که
بلند شود و وضو بگیرد نداشته است. با وضعیتی



هم که ایشان داشته، دیده بود که با تیمم نماز شب جواب نمی‌دهد و همین طوری نشسته و ذکر می‌کرده و استغفار می‌کرده، می‌گفت آقای بهجت تا نشستند، فرمودند: در روایت از امام عسکری دارد **إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ**. رسیدن به خدا سفری است که حاصل نمی‌شود مگر این که آدم از مرکب سحر استفاده کند.

این آقا می‌گفت من اول فکر کردم آقای بهجت می‌خواهند روایت بخوانند و از باب تبرک و روایت، می‌گفت ایشان چند کلمه‌ای صحبت کرد و بعد که خواست برود گفت اما قبل از رفتن بگویم، در روایت دارد **إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ**. من دیگر مطمئن شدم، چون می‌دانستم بنده زاده نماز شبش ترک نشده در این ایام و در آن شب، این در مورد من بود.



حالا شما ببینید در این شب‌هایی که چند شب دیگر شب یلداست، شب‌های بلند سال، آدم خجالت می‌کشد بخوابد، ۵/۳۵ صبح به وقت قم که به وقت تبریز و کرمانشاه ساعت ۶ صبح است، وقتی ساعت ۶ صبح وقتی اذان صبح است، باز هم آدم بخوابد؟ چطوری در این شرایط نماز صبح آدم می‌تواند غذا بشود؟ وقتی ۶ صبح اذان است و مثلاً ۷/۵ طلوع آفتاب است.

ما گاهی در مترو کرج به تهران گاهی به مناسبت‌هایی که مثلاً چهار صبح، قبل از اذان صبح، زیاد پیش می‌آید در مترو کرج تهران، مخصوصاً اینها که از کرج می‌آیند تهران، چهار و چهار و نیم صبح غلغله است. یکی چیز اعجاب‌انگیز می‌دیدم، خانم‌ها همان موقع آرایش کرده آمده مترو سوار بشوند. یعنی این از چه ساعتی بیدار شده آرایش کرده و بعد سوار مترو می‌شود.



این اوج بدبختی برای من است. یک آقای با
پسرش سحر می‌رفت حرم امیرالمؤمنین، گدا
نشسته بود پشت در حرم در سرمای زمستان، این
آقا به بچه‌اش گفت این که الان اینجا نشسته،
چند درصد احتمال دارد این ساعت کسی از اینجا
رد بشود؟ گفته بود مثلاً پنجاه درصد. باز پرسیده
بود چند درصد احتمال دارد کسی که از اینجا رد
می‌شود این را ببیند، گفته بود پنجاه درصد. باز
می‌پرسد چند درصد احتمال دارد کسی که این را
دیده به این کمک هم بکند، می‌گوید پنجاه درصد.
باز می‌گوید چند درصد احتمال دارد کسی که به
این کمک می‌کند چیز بدردبخوری به این کمک
کند، پنجاه درصد، می‌پرسد سرجمع چقدر شد؟
نهایتاً به شش درصد رسیدند. گفت این به خاطر
یک احتمال شش درصدی، نسبت به خلق ضعیفی
از خدا سحر بلند شده و آمده اینجا نشسته، تو
سحر بلند نمی‌شوی نماز شب بخوانی؟



گفت با همین جمله پدرم من را نماز شب خوان کرد. گفت شش درصد احتمال داده یک چیزی گیرش بیاید، تو که صد درصد یقین داری که اگر کسی سحر بیدار بشود، پیغمبر فرمود دو رکعت نماز سحر خیراً من الدنيا و ما فیها^{۲۳}. از هرچی در دنیاست بالاتر است. تازه نفرمود نماز شب، فرمود دو رکعت در دل شب.

این‌ها به چی برمی‌گردد؟ به تعریف غلط ما از خودمان و زندگی و کمالات و فضائل برمی‌گردد. اگر در قرعه‌کشی جا بمانیم و آن یکی ماشین بهتر را بخرد و به آن یکی خانه فلان بیفتد، خیلی مغبون و خسارت‌زده هستیم، حالا سحر نشد، مستحب بود. نماز صبح هم پیش می‌آید که خواب بمانیم، بالاخره خسته بودیم. چی را از دست دادیم؟

۲۳. ترمذی، سنن، ص ۱۱۳، ابواب الصلاة، باب ما جاء فی رکعتی الفجر من الفضل.



یک روایتی از قدیم می‌شنیدیم که طرف می‌خواست کاسبی کند به امام صادق گفت چطور است، از امام صادق خواست برای ایشان استخاره کند، امام گفتند خوب نیست، ولی طرف رفت و سود خوبی هم کرد، بعد که برگشت به حضرت گفت شما گفتید این سفر برای من خوب نیست، خیلی خوب بود و سود خوبی هم کردم، حضرت فرمودند فلان روز نماز صبح تو قضا شد، گفت بله. گفتند به خاطر همان بد بود. همه این سودها به آن نمی‌ارزید.

امیرالمؤمنین فرمود تمام هفت اقلیم این عالم به ظلم به یک مورچه نمی‌ارزد. یک پرکاه را از دهان یک مورچه به ظلم بیرون بکشیم^{۲۴}. هفت اقلیم عالم یعنی آسمان اول تا آسمان هفتم با همه موجودیت و موجوداتش، بعد ما راحت تهمت می‌زنیم، دست بلند می‌کنیم، فحش می‌دهیم،

۲۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.



خسارت وارد می‌کنیم، آبرو می‌بریم، دل می‌شکنیم.

نیازمندی حقیقی

این داستان فاطمیه و حضرت زهرا (سلام الله علیها) است. این انسان وقتی می‌بیند که عروج نیاز اصلی‌اش است، این پرواز نیاز اصلی‌اش است، هدایت نیاز اصلی‌اش است، آسمانی شدن نیاز اصلی‌اش است، بی‌تاب این می‌شود که یک کسی بیاید و او را آسمانی کند و او را پرواز بدهد. بی‌قرار می‌شود و مشتاق و تشنه می‌شود. نه مثل اینها که امیرالمؤمنین در خانه را می‌بندد و می‌گوید من می‌روم و به قرآن مشغول می‌شوم.

می‌دانید که این زمانی است که امیرالمؤمنین قرآنی را ارائه می‌کند که خیلی هم عجیب است. عظمت مظلومیت اینها معادل عظمت خود



خلقت است. قرآنی را می‌آورد که پیغمبر می‌فرماید تک تک آیات قرآن را خودم از پیغمبر شنیدم و با شأن نزول و تفسیر آن و ناسخ آن و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص آن، با اطلاق و تقیدش و همه را هم نوشته‌ام. برگشتد و گفتند به قرآن تو نیازی نداریم. حضرت آن را گرفت زیر بغل و برد در اندرونی منزلش و تمام شد^{۲۵}. تا امروز چشم بشر به آن نیفتاده است. مگر بعد از ظهور از آن رونمایی کنند. بشری که نمی‌فهمد، حالا شما بگو این دو متر زمین ارزان تر است، سند یک زمینی است که نصف قیمت می‌دهند، همدیگر را تکه پاره می‌کنند تا برسند به آن. ولی بگو این قرآن است، کتاب هدایت است و تا ابد همه چیز را برای شما مشخص کرده است، کتاب فاطمه (سلام الله علیها) هم همین طور است.

۲۵. ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۹.



این استغنا از جانب ماست که ما را محروم می‌کند. عطش و طلب نیست، چرا عطش و طلب نیست؟ چون نیازمان را اینها نمی‌دانیم، ما خودمان را می‌بینیم. یک لقمه‌ای باشد و یک شغلی و یک پولی و یک زنی و یک جای گرم و یک بخاری و شופاژ و آب روی سرمان نچکد و صدای بچه کم باشد و همین‌ها. به همین قانع هستیم. انبیاء آمده‌اند که ما را از قناعت در بیاورند، به اینها قانع نباش، این‌ها کم است. همه این‌ها کم است در این مسیر در برابر خدا. **فَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ^{۲۶}** است، این دنیا کفاف تو را نمی‌دهد، این چیزی نیست و ارزشی ندارد. چرا به این قانع شدی و راضی شدی. **وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا**



بِهّا^{۲۷} به همین‌ها راضی شدند و دلشان به این خوشش است. مثل یک بچه که یک دوچرخه که به او می‌دهی، سرگرم است و خوشحال. یک مدرک داشته باشیم که به ما بگویند دکتر و هیئت علمی و یک آب باریکه هم باشد.

واقعاً حالات اولیاء خدا عجیب است. امام سجاد (علیه‌السلام) با آن عبادات و با آن حالات با آن عبادات سنگین به امام باقر می‌فرماید، بی‌اور آن صحیفه‌ای را که در آن سیره عبادی جدم امیرالمؤمنین است. ظاهراً دفتری بوده و معلوم می‌شود که اینها هم برای خودشان شرح حال نویسی بوده است. شرح حال امیرالمؤمنین بوده و معلوم می‌شود که اینها هم اهل مطالعه شرح حال بوده‌اند و این خیلی عجیب است و

۲۷. سوره یونس، آیه ۷.



جالب است. اهل بیت هم اهل مطالعه شرح حال بوده‌اند. زندگی‌نامه همدیگر را می‌خواندند. صحیفه را آوردند. در آن احوال امیرالمؤمنین و عبادات آن حضرت بود که مثلاً سحرهای امیرالمؤمنین چطور سپری می‌شد. نمازش به چه کیفیتی بود. این برگه را امام سجاد شروع کرد خواندن. از آن حالت حسرت و احساس باختن این کاغذ از دست حضرت افتاد، به پیشانی زد و فرمود من یقوا علی عبادہ علی بن ابیطالب، کی می‌تواند مثل علی عبادت کند؟ او خودش را با امیرالمؤمنین مقایسه می‌کند. کسی که هزار رکعت سحرش به آن کیفیت است، دائم پینه‌هایی که به پیشانی‌اش زده می‌شد قیچی می‌کردند. پینه‌هایی که به سر زانوهایش بسته می‌شد را قیچی می‌کرد و ایشان حالا خودش را با امیرالمؤمنین مقایسه می‌کرد و می‌گوید کی علی می‌شود؟



این انسان است. احساس می‌کند ندارد و عقب مانده است. حالا من دلم خوش است یک بار کربلا رفته‌ام. تمام است. انسان اگر خودش را شناخت می‌بیند که تمام نمی‌شود این کمالات. حد و پایان ندارد و هرچه می‌رویم تازه اولش است. سیر نمی‌شود. این‌ها هیچ وقت سیر نمی‌شدند از این گفتگوی با خدا و از این مناجات و از این خلوت.

این تعریف انسان است و تنها کسی است که پایه‌پای امیرالمؤمنین بود در این هستی و قدر علی را می‌دانست و علی را می‌شناخت. علی‌شناس بود. کی بود؟ بعد از پیغمبر، فاطمه‌زهرا (سلام الله علیها) و تنها کسی هم که قدر فاطمه را می‌دانست علی بود. فاطمه بود که می‌دانست علی چه کسی است و چی است؟ علی آب گوارا است برای تشنه و خسته، راه بلد است، راهبر است. علی امام است، علی کعبه است، علی کسی است که ارزش دارد دور او طواف کنید و یک



نفر بود در این هستی که با تمام جان و مال و آبرویش دور علی طواف کرد و هرچه داشت گذاشت، او فاطمه (سلام الله علیها) بود.

علی شناس فاطمه است، او می‌داند و قدر می‌داند. او ارزش علی را می‌داند. سنگ صبور علی فاطمه است، چقدر در نهج البلاغه علی از تنهایی می‌نالند^{۲۸}، همراه نیست، کسی که من را درک کند و من را بفهمد نیست. کسی که پایه پای من بیاید نیست. فرمود لاتقدرون علی ذلک^{۲۹}، شما قدرت ندارید، او بود که هر روز با علی روزه گرفت، با نان خشک روزه گرفت و با نان خشک افطار کرد، سحر پایه پای علی به عبادت مشغول بود، او فاطمه (سلام الله علیها) بود.

جانم به قربان علی که چند شب دیگر سحر باید تنها به عبادت بپردازد. لذا فرمود نعم العون علی

۲۸. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۲۹. نهج البلاغه، نامه ۴۵.



طاعت الله^{۳۰}. خوب کمکی است برای راه خدا. خوب کمکی است. تعبیر امیرالمؤمنین در مورد فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است. وقتی پیغمبر فرمود علی جان، فاطمه را چطور یافتی؟ فرمود کمک خوبی است، این با من می آید و این می تواند. همان که امام سجاد فرمود من یقوی علی عبادت علی؟^{۳۱} کی می تواند مثل علی عبادت کند؟ پاسخ سؤال امام سجاد این است، فقط فاطمه بود که می توانست، کسی که می توانست پایه پای علی بیاید فقط فاطمه بود. او بود که می توانست. و امیرالمؤمنین فرمود بودن با من سخت است و زخم دارد. فرمود او احبنی جبلاً لتهافت. اگر کوه من را دوست داشته باشد تکه تکه می شود^{۳۲} و کسی که این را در عالم واقع

۳۰. فَسَأَلَ عَلِيًّا كَيْفَ وَجَدْتَ أَهْلَكَ قَالَ نِعَمَ الْعَوْنُ عَلَيَّ طَاعَةَ اللَّهِ وَ سَأَلَ

فَاطِمَةَ فَقَالَتْ خَيْرٌ بَعْلٍ (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص: ۱۱۷).

۳۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص: ۷۵.

۳۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۱.



اثبات کرد، فاطمه (س) بود. همین تعبیر که هر کس من را دوست داشته باشد تکه تکه می شود را فاطمه زهرا (س) در صحنه عمل نشان داد که معنای این عبارت چی است. یعنی از همه چیز بریده ای، منفصل هستی و گسسته ای. قید همه چیز خودت را باید بزنی اگر می خواهی پا به پای علی بیایی. بین فاطمه قید اسم خودش را زد، قید رفقاییش را زد، قید مالش را زد و فدکش را از او گرفتند، قید خانه اش را زد و خانه اش را آتش زدند. قید سلامتیش را زد. بدن مبارکش را مجروح کردند. قید بچه اش را زد. بچه در شکمش را از او گرفتند.

روضه

در این روضه امشب این ابیات را از مرحوم غروی اصفهانی بخوانم که ایشان خیلی زیبا گفته، قصیده مفصلی است که در ماتم فاطمه زهرا (س) ایشان ابیاتی را سروده که هر یک بیتش یک روضه



مفصلی است، بخوانیم و تقدیم کنیم محضر امام زمان، انشاءالله با این روضه امام زمان گریه کنند. یک اهل دلی حرف قشنگی می‌زد. می‌گفت دیده‌اید مجالس ختمی که می‌گیرند برای علما و بزرگان، معمولاً اینجوری است که مثلاً مرحوم آیت‌الله بهجت یا مرحوم آیت‌الله ناصری، شهرهای مختلف مراسم می‌گیرند، در مشهد، در قم، حرم امام رضا، حرم حضرت معصومه، بیت رهبر معظم انقلاب، این مجالس اینجوری است که صاحب عزا، فرزند آن عالم یا بزرگوار در این مجالس شرکت می‌کند، مجالسی که به احترام آن عزیزی که از دنیا رفته می‌گیرند، این فرزند خودش را مسئول می‌داند و متعهد می‌داند که در این مجالس شرکت کند. اهل دلی می‌گفت امام زمان هم همین طور هستند. در این روضه‌های مادرشان خودشان را متعهد می‌دانند که در این مجالس شرکت کنند. روضه را امشب برای امام زمان



بخوانیم و انشاءالله حضرت گریه کنند با این
روضه.

و للسياط رنه، صداها

فی مسمع الدهر فما اشجاها^{۳۳}

می‌گوید تازیانه‌ای که بر فاطمه بلند کردند، خود
آن تازیانه ناله‌ای زد که در گوش تاریخ صدای
تازیانه پیچیده، نه صدای فاطمه پیچیده. صدای
تازیانه‌ای که به فاطمه خورد پیچیده است.

والاثر الباقي كمثل الدمج

فی عضد الزهراء اقوی الحجج

می‌گوید اگر دنبال حجت و نشانه هستید، من یک
نشانه خوبی می‌گویم برای اثبات حقانیت، آن

۳۳. غروی اصفهانی، الأنوار القدسیه، ص ۴۲ تا ۴۴.



نشانه‌ای که روی بازوی فاطمه مانده است، شبیه
بازوبند

و من سواد متنها اسودّ الفضا

یا ساعدالله الامام المرتضی
می‌گویند از سیاهی که روی بازوی او ظاهر شد،
همه عالم تیره شد. که خدایا خودت در این
مصیبت باید علی را کمک کنی.

ولست ادری خبر المسمار

سل صدرها خزانه الاسرار
خیلی ایهام قشنگی دارد. می‌گویند همه اسرار در
سینه است، در این سینه خبرهایی است، اسرار
مگویی است، می‌گویند آن سینه‌ای که همه
خبرهای مگو آنجا بود، این قضیه خود سینه را هم



باید از همان سینه پرسى که با این سینه چه کردند؟ این مسمار با این سینه چه کرد؟
و فى جنين المجد مايدعى العشا

و هل لهم اخفاء امر قد فشى
در مورد این کودکی که در جنین بود و با فضیلت و با شرافت بود، یک چیزهایی هست که دل آدم را خون می‌کند و اینهایی که چنین جنایتی را کردند، آیا می‌دانند چه عقوبتی در انتظار آنهاست.

و الباب و الجدار و الدماء

شهود صدق ما به خفاءً
یک قضایایی هم شد که مخفی است، ولی چند تا شاهد دارد، از اینها باید سؤال کرد که قضیه چی بوده؟ شاهدانی که از پشت خبر دارند. اینها چه کسانی هستند؟ در است و دیوار و خون.



سلسله جلسات با عنوان برای امامت

فصل دوم: معرفت انسان، معرفت امام - جلسه سوم

لقد جنی الجانی علی جنینها

فاندکت الجبال من حنینها

آن جنایتکار روی جنین این خانم جنایت کرد و همه کوه‌ها از حنین و ناله‌ای که این خانم زد، متلاشی شد.

اذ رضّ تلك الاضلع الزکیّه

رزیه لامثلها رزیّه

یک چیزی هم هست که هیچ مصیبتی معادل این مصیبت دیگر نمی‌شود، شکسته شدن استخوان‌های طاهر.

و جاوزوا الحدّ بلطم الخدّ

شلتّ ید الطغیان و التعدّی



بشکنند دست طغیان و تعدی که بلند شد و به
صورت این خانم سیلی زد
فاحمرت العین، و عین المعرفه

تذرف بالدمع علی تلك الصّفه
چشمی که چشم معرفت بود شد کاسه خون.
و لاتزیل حمره العین سوی

بیض السیوف یوم ینشر اللّواء
این سرخی خون و این سرخی چشم پابرجاست تا
وقتی که سفیدی شمشیر منتقم بیرون بیاید و
امام زمان انتقام بگیرد.

لکن کسر الضلع لیس ینجبر

الا بصمصام عزیز مقتدر



این شکسته شدن استخوان جبران نمی‌شود مگر با منتقم او و مگر با شمشیر منتقمش و با امام زمانش.

هكذا يصنع بابنة النبي

حرصا على الملك فيا للعجب!

برای رسیدن به حکومت این رسمش بود؟ با دختر پیغمبر اینطور رفتار کنید برای دو روز دنیا و مُلک دنیا.

کاری کردند که خودش بین در و دیوار صدا زد: یا اَبَتاه یا رسول الله! هكذا كان يُفعل بحبيبتك و ابنتك؟^{۳۴} الا لعنت الله على القوم الظالمين.

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.^{۳۵}

خدایا در فرج امام زمان تعجیل بفرما!

۳۴. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۲۲.

۳۵. سوره شعرا، آیه ۲۲۷.



قلب نازنیشان از ما راضی بفرما!
عمر ما را نوکری حضرتش قرار بده!
نسل ما را از نوکران حضرتش قرار بده!
اموات، علما، شهدا، فقها، و امام راحل، ذوی
الحقوق، ذوی الارحام الساعه سر سفره حضرت
زهرا میهمان بفرما!
شب اول قبر صدیقه طاهره را به فریاد ما برسان!
شرّ ظالمین به خودشان برگردان!
دشمن دین و قرآن و ولایت و آمریکای جنایتکار و
اسرائیل خبیث را نیست و نابود بفرما!
رهبر عزیز انقلاب را حفظ و نصرت عنایت بفرما!
مریض‌های اسلام شفای عاجل و کامل عنایت
بفرما!
هرچه گفتیم و صلاح ما بود، هرچه نگفتیم و
صلاح ما می‌دانی برای ما رقم بزن!